موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه 5

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اوصاف خدا منزه از حدود نقصى

در تفسير آيهٔ مباركهٔ \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*(1) مطالبي به عرض رسيد. دربارهٔ ‌رحمت اين نكته بايد مورد توجه باشد كه هر صفتي كه به خداي سبحان نسبت مي‌دهند منزه از حدود نقصي است. يعني اگر بعضي از صفات در انسانها يافت مي‌شود، همراه با يك لوازمي است، ‌دربارهٔ خداي سبحان همان كمال ثابت است بدون آن همراهان نقص. مثلاً‌ انسان اگر رحيم است،‌ رحمتش اين است كه در برابر يك امر رقت باري قلبش متأثر مي‌شود، آنگاه شروع به كمك مي‌كند. رحمت در انسان همراه با تأثر قلبي و انفعال دروني است. آنچه كه در انسان كمال است، همان رسيدگي به كار مردم است. اما آن تأثر و انفعال، آن در اثر نقص انسان است. ممكن است يك موجودي كامل باشد و نياز هر نيازمندي را هم برآورده كند و خود منفعل و متأثر نشود چون اين انفعال ناشي از نقص است. گاهي ممكن است اين انفعال كه نقص است به حساب كمال تلقي بشود. بعضي وقتي يك انسان مستمندي را در هواي سرد مي‌بينند قلبشان متأثر مي‌شود و اين انفعال ناشي از نقص است. گاهي ممكن است اين انفعال كه نقص است به حساب كمال تلقي بشود. بعضي وقتي يك انسان مستمندي را در هواي سرد مي‌بينند قلبشان متأثر مي‌شود و براي برطرف كردن اين تأثر قلبي به آن مستمند كمك مي‌كنند، نه به عنوان يك احترام و وظيفهٴ ديني بلكه به عنوان يك ترحم. اين در عين حال كه يك وصف نقصي است،‌ اين شخص او را كمال مي‌داند. مي‌گويد من دلم مي‌سوزد. او بايد طوري زندگي كند كه مستمند به اين صورت در نيايد. اكنون كه به اين صورت درآمد با احترام بايد انجام وظيفه كند نه با ترحم. اينكه در ما اين كمك با تأثر و انفعال همراه است، اين در اثر نقص ماست نه اينكه در حقيقت رحمت اين معنا مأخوذ باشد كه با انفعال و تأثر قلبي همراه باشد.

رحمت الهي منزه از هر انفعال

بنابراين خداي سبحان كه رحيم است و رحمان است، نياز هر نيازمندي را بر طرف مي‌كند بدون انفعال قلبي و تأثر،‌ چون آن نقص است. و دربارهٔ رحمان و رحيم اين معلوم مي‌شود كه اين انسان به يك كمال بالاتري رسيده است و معلوم مي‌شود كه در حقيقت رحمت، انفعال و تأثر دروني اخذ نشده است و اگر بر خداي سبحان رحمت اطلاق مي‌شود نه يعني آن كمال همراه با نقص بلكه خصوص آن كمال. يعني آن فيضي كه خداي سبحان به مستمند اعطا مي‌كند همان رحمت است. لازمه‌اش اين نيست كه با انفعال و تأثر قلبي همراه باشد. قساوت چون همراه با كمال نيست، قساوت چون همراه با كمال نيست، نقص است. اين تأثر و انفعال و سوزش دل در اثر آميختگي با آن كمال، زمينة آن كمال است. ترحم يك جهت وجودي دارد كه خير به غير مي‌رساند. و يك جهت نقصي دارد كه انسان خودش متأثر مي‌شود. اگر انسان كامل باشد در همهٔ موارد خيري كه مي‌رساند منطقش اين است \*«انما نطعمكم لوجه الله»\*(2) اين نقص ذاتي نيست. ترحم اگر ذاتي باشد كه به قول شما يك عده قسي نخواهند بود. آنها كه \*«فطال عليهم الأمد فقست قلوبهم»\*(3) معلوم مي‌شود كه ذاتي آنها ترحم نيست. ترحم ذاتي نيست. گاهي به اين صورت قساوت درمي‌آيد، گاهي به صورت كمال. گاهي انسان موظف است دلش بسوزد. گاهي موظف است كه جلوي دلسوزي را بگيرد. دربارهٔ اجراي حدود الهي مي‌فرمايد كه \*«و لا تأخذكم بهما رأفة في دين الله إن كنتم تؤمنونَ بالله و اليوم الآخِر و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين»\*(4) اين دلسوزي را خدا نهي مي‌كند. چون دين، دين عقل است نه دين دلسوزي. گاهي عقل دستور رحمت مي‌دهد، گاهي فرمان قساوت مي‌دهد. كمال در عقل است. چون كمال در عقل است عقل به انسان به دستور و راهنمايي خداي سبحان مي‌گويد اگر ديديد محدودي را دارند حد جاري مي‌كنند و دستش را قطع مي‌كنند يا مثلاً تازيانه مي‌زنند كما در اين آيهٔ ياد شده، اينجا جاي رحم نيست. جاي عاطفه نيست. اين عاطفه‌اي بودن نقص است. پس عاطفي بودن كمال نيست،‌ عاقل بودن كمال است و هو المطلوب. \*«فَبما رحمة من الله لنتَ لهم»\*(5)‌ دلسوزي غير از رئوف بودن است. رأفت يك جهت كمال به همراه دارد،‌ كه آن تربيت و پرورش و ديگران را به خير رساندن است. يك جهت نقص به همراه دارد كه آن دلسوزي است و تأثر دروني است. فرشتگان و موجودات عاليه و ذات اقدس اله رحمت دارند بدون دلسوزي. يعني اين رحمت كامله، ‌در آنجاست. همراهش كه نقص است در آنجا نيست.

تفاوت علم بشر و علم خدا

نظير علم، علمي كه در ماست سابقهٴ‌ جهل دارد يعني ما قبلاً جاهل بوديم، هم اكنون عالميم. اين علمي كه در ماست هم از طرف گذشته سابقهٴ‌ عدم داشت، جاهل بوديم بعد عالم شديم،‌ هم در آينده به نسيان محدود است كه خيلي از چيزها را مي‌فهميم، بعد يادمان مي‌رود. اين علم كه گذشته‌اش جهل بود و آينده‌اش نسيان، همراهان او ناقصند نه خود او. وقتي به خداي سبحان نسبت داده مي‌شود خود آن كمال به خدا نسبت داده مي‌شود نه همراهان نقص. در انسان هر كسي كه عالم شد سابقهٴ جهل دارد. \*«والله اُخرجكم من بطون اُمهاتكم لاتعلمون شيئاً»\*(6) علم هر كسي مسبوق به جهل است و احياناً مبتلا به نسيان هم خواهد شد، همراهان اين علم نقص است امّا خود اين علم كه ظهور و حضور و شهود و كشف است كمال است و دربارهٔ خداي سبحان اين همراهان نقص راه ندارد. اصل كمال راه دارد. در رحمت،‌ چه رحمت رحمانيه چه رحمت رحيميه،‌ اين چنين است؛ اصل جوهرهٴ‌ كمال كه در معناي رحمت است براي خداي سبحان ثابت است اما همراهانش كه تأثر قلبي و سوزش و انفعال و مانند آن باشد،‌ اينها نقص است و نقص در حريم خداي سبحان راه ندارد.

در حقيقت رحمت، دلسوزي اخذ نشده است

اگر در حقيقت رحمت دلسوزي أخذ شده باشد،‌ اطلاق رحمت بر آنهايي كه دلي ندارند تا بسوزد مجاز است. در حقيقت رحمت دلسوزي أخذ نشده است. علم نمي‌گويد كه قبلاً‌ حتماً‌ كسي بايد جاهل باشد بعد عالم بشود كه اگر جاهل نبود و همواره عالم بود نمي‌گويند عالم. در حقيقت علم، جهل أخذ نشده. در حقيقت رحمت دلسوزي و عاطفه أخذ نشده. اگر كسي اصلاً‌ قلبش مملو مهر خدا بود و سخن از \*«انما نطعمكم لوجه الله»\*(7) بود نه تأ‌ثر قلبي، اين همين كه بشنود يك كسي دم در مي‌گويد من مسكينم،‌ آن منظره را نمي‌بيند كه قلبش متأثر بشود خود گرسنه مي‌ماند و او را سير مي‌كند و حرفش اين است: \*«انما نطعمكم لوجه الله»\*(8) نه براي اين كه دلم سوخت مي‌خواهم اين سوزش دل، را برطرف كنم. سخن از سوزش دل اين قلبي كه با حب خدا متيّم است اصلاً‌ غير را راه نمي‌دهد تا براي او دلسوزي كند. متيّم يعني پر. اگر اين قلب به حب خدا متيم شد جا براي مسكين و يتيم و اسير نيست تا انسان آنها را ببيند براي آنها دلسوزي كند. او فوق آن است كه دلسوزي كند. او همه‌اش \*«انما نطعمكم لوجه الله»\*(9) را دارد. فتحصل در جوهرهٴ‌ معناي رحمت رحماني يا رحيمي،‌ در معناي رحمت دلسوزي و انعطاف و انفعال و مانند آن أخذ نشد تا اطلاقش بر فرشته‌ها و بر خداي سبحان و مانند آن مجاز باشد يا اشتراك لفظي. بحثهاي ديگري كه دربارهٔ رحمان و رحيم هست. چون در آيهٔ سوم همين سورهٔ مباركهٔ فاتحه الكتاب باز اين دو تا كلمه تكرار مي‌شود،‌ بقيهٴ‌ بحث را اگر خداي سبحان توفيق داد آنجا عرض مي‌كنم. بنابراين اين كلمه و ساير بحثهايي كه احياناً دربارهٔ بسم الله هست،‌ در سور ديگر هم كه انشاء‌ الله رسيديم مطرح خواهد شد.

حمد، مدح و ثناء مرادف نيستند

\*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*(10) سورهٔ فاتحه الكتاب با هدف اين سوره كه عبادت و حمد است سازگار است. \*«الحمد لله رب العالمين»\*(11)‌ اين دومين آيه است چون بسم الله اولين آيه بود و \*«الحمد لله رب العالمين»\*(12)‌ دومين آيه است. حمد از آن خدايي است كه مدبر جهانيان است. حمد و مدح و ثنا و شكر گر چه نزديك همند ولي مرادف نيستند يك تفاوت رقيقي بين اين مفاهيم هست. چه اينكه در فارسي احياناً مي‌گوييم سپاس و ستايش و مانند آن اينها يك فرقهاي رقيقي با هم دارند كه احياناً به عنوان مرادف تلقي مي‌شوند. ترادفي در كار نيست براي اينها.

حمد، ثناء بر جميل وحمد در برابر نعمت، از آن خداست

حمد؛ آن ثناء بر جميل است در برابر نعمتي كه آن منعم حكيم عاقل انعام كرده است و آفريد. خواه نسبت به حامد خواه نسبت به ديگران. حمد اينطور نيست كه در برابر نعمتي باشد كه به حامد رسيده است ممكن است به حمد كننده نرسد اما كار خيري باشد كه يك مبدئي نسبت به يك شخصي يا شئي انجام داده است بنابراين اگر حمد شكري است برفعل جميل، خواه آن فعل جميل نسبت به انسان باشد خواه نسبت به ديگري ما مي‌توانيم بگوييم خدا را نسبت به جميع نعمتهايي كه آفريده است شكر مي‌كنيم. چه آن نعمي كه به ما رسيده و مي رسد چه نعمي كه دربارهٔ ديگران بود. چه نعمي كه در آينده ايجاد مي‌كند، چه نعمتهايي كه در گذشته ايجاد كرده است اين حمد اختصاص ندارد به اينكه در برابر نعمتي باشد كه به شاكر رسيده است. اگر درحقيقت حمد اين اخذ نشد كه نسبت به خصوص حامد باشد و هر كار خيري كه از مبدأ فاعلي نشأت گرفته جاي سپاس و ستايش است و قرآن كريم مي‌گويد هر چه شيء است كه شيء بر او اطلاق مي‌شود،‌ مخلوق خداست. و هر چه مخلوق خداست زيباست و اگر حمد در برابر كار زيبا و كار خوب است پس حمد ازلي و ابدي مال خداست. بيان ذلك اين است كه در يك كريمه‌اي خداي سبحان فرمود :‌ \*«الله خالق كل شي»\*(13) چه در سورهٔ رعد و چه در سور ديگر. در سوره رعد فرمود: خداي سبحان آفريدگار جميع اشياء‌ است. \*«الله خالق»\* آيهٔ 16 سوره رعد اين است: \*«قل الله خالق كل شي»\*(14) پس هر چه كه مصداق شيء است مخلوق است. ممكن نيست چيزي شيء بر او اطلاق بشود و او مخلوق خداي سبحان نباشد. اين يك اصل. حمد در برابر اصل كار نيست در برابر كار زيبا و كار جميل است. اصل معنا را اين آيهٔ‌ سوره رعد تثبيت مي‌كند كه هر چه شيء است مخلوق خداست هيچ چيزي نيست كه شيء بر او اطلاق بشود و مخلوق خدا نباشد در سورهٔ سجده آيه‌ 7 سوره سجده اينچنين فرمود: \*«الذي احسن كل شيء خلقه»\*(15) خدايي كه هر چه آفريد حسن و جميل و نيكو آفريد. پس «كل شيء فهو مخلوق لله سبحانه و تعالي» اين يك مقدمه و «كل مخلوق فهو حسن» اين دو مقدمه. «فكل شيء حسن».

سؤال...

جواب: شر امر عدمي است مخلوق نيست. وقتي شما شر را تحليل مي‌كنيد، مي‌بيند كه به عدم منتهي مي‌شود.

پس «كل شيء‌ فهو مخلوق لله سبحانه و تعالي» اين يك مقدمه طبق آيه مباركه سورهٔ رعد و ديگر آيات. كه \*«الله خالق كل شي»\*(16) و هر چه مخلوق است جميل و زيباست، طبق آيه هفت سوره سجده \*«الذي أحسن كل شيء خَلَقَهُ»\*(17)؛ يعني هر چه آفريد،‌ حسن و نيكو آفريد. اين دو مقدمه. اگر همه‌ٴ كارهاي خدا جميل است اينچنين نيست كه كار خدا نسبت به خدا جميل باشد، نسبت به ديگران نه. يا نسبت به بعضي اشياء‌ جميل باشد و نسبت به بعضي اشياء‌ ديگر جميل نباشد بلكه كاري كه خدا مي‌پسندد و مي‌كند، جميل مطلق است لذا مي‌گوييم «و كل جمالك جميل»(18) چون اينچنين است و حمد هم در برابر جميل است، پس هيچ كار خيري در جهان هستي نيست مگر اينكه مال خداست و حمد هم در برابر كار خير است پس \*«الحمد لله»\*. اين لام مي‌تواند لام استغراق باشد. قهراً خدا مي‌شود حميد محض، محمود صرف و حمد هر جا هست مال اوست. و اگر كسي حمد را به غير خدا نسبت داد بيراهه رفته است

منعم از آن جهت كه مخلوق خداست، خير خداست

و اگر سخن در آن حديث شريف آن است «من لم يشكر المنعِمَ من المخلوقين لم يشكر الله»(19) مخلوق بما انه مخلوق همان خير خداست نه اينكه انسان بايد شاكر زيد وعمر باشد و مداحي زيد و عمر را زير پوشش اينكه «من لم يشكر المنعِمَ من المخلوقين لم يشكر الله»(20) توجيه كند. بگويد خدا را شكر كه از اين راه به من انعام رساند نه از زيد بما انه زيد شكركند. پس \*«الحمد لله»\* جميع محامد از آن خداست اين طور نيست كه در دعاهاي سحر ماه مبارك رمضان كه مي‌گوييم «و كل جمالك جميل»(21) يعني همهٴ كارهاي خوب تو خوب است خب همهٔ كارهاي هر كسي همينطور است. هر كار خوبي كه زيد بكند خوب است هر كار خوبي كه عمرو بكند خوب است. نه خيلي از كارهاست كه براي زيد خوب است براي عمرو بد است. خيلي از كارهاست كه براي عمرو خوب است براي زيد بد است. ولي كار خدا براي همه خوب است. اينطور نيست كه چيزي براي خدا جمال باشد، نسبت به جهان اينچنين نباشد. لذا به ما آموختند كه در سحرهاي ماه مبارك رمضان عرض كنيم هر چه كه جمال توست جميل مطلق است «و كل جمالك جميل»(22) و هر چه كمال توست كمال مطلق است. «و كل كمالك كامل»(23) كمال تو كمال مطلق است نه كمال نسبي. بنابراين هر جا كمال است از آن توست هر جا جمال است از آن توست. حمد هم در برابر كمال و جمال است پس \*«الحمد لله»\*. هيچ كسي مالك حمد نخواهد بود. نه اينكه انسان اين علل وسطيه را محترم بشمارد بگويد اينها هم مجاري فيض خدايند و سرآغاز سلسله، فيض خداست يعني ما اگر اين رشتهٴ‌ خلق را ادامه بدهيم به سرآغاز كه مي‌رسيم آنجا سخن از خداست نه همين جا فيض خدا به ما مي‌رسد.

اسناد پيروزي به خداي سبحان در جبههٴ حق

گاهي خدا از اين وقايع پرده‌‌ برمي‌دارد مي‌گويد شمايي كه در ميدان جنگ پيروز شديد، كار شما نبود \*«فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم»\*(24) نسبت به پيامبر يك احترامي مي‌كند، مي‌فرمايد: \*«و ما رميتَ إذ رميتَ و لكن الله رَميٰ»\*(25) اين حرمت و احترام را براي رزمنده‌ها هم قائل نيست. نمي‌گويد آنوقتي كه شما كشتيد شما نكشتيد من كشتم، اصلاً صريحاً‌ نفي مي‌كند. دربارهٔ رسول خدا نفي و اثباتش آميخته است. مي‌فرمايد: \*«و ما رميتَ إذ رميتَ و لكن الله رَميٰ»\*(26) ولي دربارهٔ ديگران چطور؟ دربارهٔ ديگران نمي‌فرمايد شما نكشتيد آنوقتي كه كشتيد بلكه خدا كشت. فرمود: شما نكشتيد. خودتان را نبينيد اين در سورهٔ‌ مباركهٔ انفال بين اين دو قسمت فرق گذاشته است. آيهٔ‌ 17 سورهٔ‌ انفال ؛ \*«فلم تقتلوهم»\*(27) شما نكشتيد. \*«و لكن الله قتلهم»\*(28). خدا دشمنانتان را كشت. كار، كار خداست. وقتي نوبت به پيامبر مي‌رسد، مي‌فرمايد: \*«و ما رميتَ إذ رميتَ و لكن الله رَميٰ»\*(29) تو آن وقتي كه رمي كردي تو نبودي خدا بود كه رمي كرد. اين فيض خدا و ظهور فعل خدا به دست تو تجلي كرد چون الان در اوصاف فعليه خداي سبحان بحث است نه در صفت ذاتيه ذات اقدس اله. در اين كريمه فرمود: (تو آن وقتي كه اين مشت شن را انداختي، تو نبودي اين لطف خدا بود). اين تعارف را نسبت به رسولش مي‌كند. ولو مجازاً مي‌فرمايد: \*«و ما رميتَ إذ رميتَ و لكن الله رَميٰ»\*(30) اما اين را ديگر نسبت به رزمنده‌ها نمي‌كند. مي‌فرمايد: \*«فلم تقتلوهم»\*(31) ديگر ندارد ؛ فلم تقتلوهم اذ قتلتموهم! آن وقتي كه شما كشتيد، شما نكشتيد. مي‌فرمايد اصلاً‌ كار، كار شما نيست. وقتي خوب تحليل كنيد چيزي براي شما نمي‌ماند. اگر خوب تحليل كنيد، چيزي براي شما نمي‌ماند. اين فيض خداست كه دارد ميدان جنگ را اداره مي‌كند. لذا وقتي هم كه كفّار را شكست دادند، بر خودش حمل مي‌كند. مي‌فرمايد \*«فَقُطِع دابُر القوم الّذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين»\*(32) ديگر نمي‌‌گويد شما بارك الله پيروزشديد. براي ديگران سهمي قائل نيست. آنكه دل را آفريد، آنكه دل را متوجه جبهه مي‌كند، آنكه توان را آفريد، آنكه \*«انزلنا الحديد»\*(33) را به ما آموخت، و همه و همهٔ كارها را كرد، جميل مطلق كار اوست وقتي هم كه جنگ پيروز شده مي‌گويد الحمد لله رب العالمين. \*«فقطع دابر القوم الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين»\*(34) اين در سورهٔ انعام است. آيهٔ‌ 45 سورهٔ انعام اين يك آيه است. فرمود وقتي كه ما ستمكاران را مترفين را ريشه كن كرديم \*«فَقُطِعَ دابرُ القوم الّذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين»\*(35) نه درود بر انساني كه اين انسان دارد جبهه را اداره مي‌كند. در آن آزاد سازي خرمشهر ديديد امام كه مي‌گويد من بالاي آن دست را بوسه مي‌زنم چه تعبير حساب شده‌اي را ذكر كرد. دستي كه دست خدا بالاي اوست. يعني دست خدا را دارم مي‌بوسم نه دست سپاهي را. يك عارف هرگز دست غير خدا را نمي‌بوسد!‌ كه دست خدا بالاي اوست اين تعليق حكم بر وصف مشعر به عليت است. او مي‌فهمد كه چه مي‌گويد. بازوي شما را كه دست خدا بر بالاي اوست، بوسه مي‌زنم. اين تعليق حكم به وصف مشعر به عليت است. مثل اينكه گفتند اين دانشمند را اكرام بكن. اكرم العالم يعني اكرمه لعلمه. اگر گفتند اكرم زيداً‌ انسان سؤال مي‌كند لم ؟ امّا اگر گفتند اكرم العالم، تعليق حكم بر وصف مشعر به عليت است. خدا وقتي كه ستمكار را از صحنه بيرون مي‌كند، خودش را شكر مي‌كند. مي‌فرمايد «فقُطِعَ دابر» دابر يعني ريشه و اصل \*«فَقُطِعَ دابرُ القوم الّذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين»\*(36) چون در سورهٔ نحل فرمود: \*«و ما بكم من نعمه فمن الله»\*(37)

رزمندهٴ پيروزِ موحد هم مىگويد: الحمد لله رب العالمين

اگر در سورهٔ نحل فرمود : \*«و ما بكم من نعمة فمن الله»\*(38) آنگاه خود رزمنده هم وقتي فاتح شد، او خودش هم مي‌گويد: الحمد لله رب العالمين. او بلد است چه جوري حق‌شناسي كند. ديگر نمي‌گويد درود بر خودم، مي‌گويد: الحمد لله رب العالمين. يك سرباز موحد مي‌گويد الحمد لله رب العالمين. \*«و ما بكم من نعمة فمن الله»\*(39) اگر همهٔ نعمت از ناحية‌ خداست، منعم را بايد حمد كرد نه ديگري را. \*«و ما بكم من نعمة فمن الله»\*(40) آنگاه وقتي ستمكار را ريشه‌كن كرد،‌ دابر و ريشه و اصل اينها را قطع كرد، مي‌فرمايد: \*«فَقُطِعَ دابرُ القوم الّذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين»\*(41) پاداش خداي سبحان هم رحمت است و توفيقي كه انسان بتواند دين خدا را حفظ كند رحمت است. لذا انسان هم براي اين نعمت دنيايي خدا را حمد مي‌كند، هم براي آن پاداش اخروي \*«له الحمد في الاولى و الآخرةِ»\*(42) كه آيهٔ ديگر قرآن كريم است.

تعبير اجر و جزاء براي تشويق نه بيانگر استحقاق

پاداش كه مي‌دهد، محمود است. توفيق حمايت دين هم كه مي‌دهد، محمود است. پاداش را اينكه مي‌گويد من اجر مي‌دهم براي تشويق است و گرنه اينكه مي‌فرمايد: به من بفروشيد من از شما مي‌خرم، انسان چه دارد كه به او بفروشد؟‌ گاهي به ما مي‌ فرمايد من براي تشويق شما مي‌گويم به شما مزد مي‌دهم. و الا تمام اين چشم و گوشتان هم مال من است. \*«امن يملك السمع و الابصار»\*(43) تعبير اجر براي تشويق است. تعبير به اشتراء براي تشويق است. انسان چه دارد كه به مالك سماوات بفروشد؟ اگر در سورهٔ‌ توبه فرمود: \*«ان الله اشتري من المؤمنين انفسهم و اموالهم بأنَّ لهم الجنة»\*(44) با ما دارد معامله مي‌كند از ما دارد مي‌خرد مگر نه آن است كه \*«و لله ملكُ السّماوات و الارض»\*(45) پس ما مالك چه هستيم كه به عنوان مثمن به او بدهيم ؟ و او فاقد چيست كه به عنوان مثمن از ما دريافت كند؟ اگر تعبير اجر است اگر تعبير بيع است اگر تعبير شراء است، همه و همه تشويق است مثل اينكه انسان به كودكش مي‌گويد : شما اين كار را بكن، اينقدر به تو مزد مي‌دهم پاداش مي‌دهم. او براي خود درس مي‌خواند. نه اينكه نيازي از اين طرف براي اولياء باشد. كار را خداي سبحان به دست اين شخص انجام داد. لذا فرمود \*«قاتلوهم يعذبهم الله بأيديكم»\*(46) شما بجنگيد، خدا آنها را با دست شما عذاب مي‌كند و آن كسي كه توفيق پيدا كرده كه دين خدا را ياري كند او بيش از ديگران بايد شاكر باشد. او بيش از ديگران بايد حمد كند زيرا الان دست اوشده مظهر فيض خدا. خدا با دست او دارد كافر را عذاب مي‌كند \*«قاتلوهم يعذبهم الله بايديكم»\*(47) خدا با دست شما آنها را عذاب مي‌كند. اين توفيق نصيب انسان شده كه بايد شاكر باشد وبگويد الحمد لله رب العالمين. اين توضيحش براي بعد انشاء الله.

«الحمد لله رب العالمين»

پاورقي‌ها:

(1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.

(2) سورهٔ انسان، آيهٔ 9.

(3) سورهٔ حديد، آيهٔ 16.

(4) سورهٔ نور، آيهٔ 2.

(5) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 159.

(6) سورهٔ نحل، آيهٔ 78.

(7) سورهٔ انسان، آيهٔ 9.

(8) سورهٔ انسان، آيهٔ 9.

(9) سورهٔ انسان، آيهٔ 9.

(10) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.

(11) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2.

(12) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2.

(13) سورهٔ رعد، آيهٔ 16.

(14) سورهٔ رعد، آيهٔ 16.

(15) سورهٔ سجده، آيهٔ 7.

(16) سورهٔ رعد، آيهٔ 16.

(17) سورهٔ سجده، آيهٔ 7.

(18) بحار، ج 94، ص 370؛ مفاتيح الجنان، دعاي سحر.

(19) وسائل الشيعه، ج 16، ص 314.

(20) وسائل الشيعه، ج 16، ص 314.

(21) بحار، ج 94، ص 370؛ مفاتيح الجنان، دعاي سحر.

(22) بحار، ج 94، ص 370؛ مفاتيح الجنان، دعاي سحر.

(23) بحار، ج 94، ص 370؛ مفاتيح الجنان، دعاي سحر.

بحار، ج 94، ص 370؛ مفاتيح الجنان، دعاي سحر.

(24) سورهٔ انفال، آيهٔ 17.

(25) سورهٔ انفال، آيهٔ 17.

(26) سورهٔ انفال، آيهٔ 17.

(27) سورهٔ انفال، آيهٔ 17.

(28) سورهٔ انفال، آيهٔ 17.

(29) سورهٔ انفال، آيهٔ 17.

(30) سورهٔ انفال، آيهٔ 17.

(31) سورهٔ انفال، آيهٔ 17.

(32) سورهٔ انعام، آيهٔ 45.

(33) سورهٔ حديد، آيهٔ 25.

(34) سورهٔ انعام، آيهٔ 45.

(35) سورهٔ انعام، آيهٔ 45.

(36) سورهٔ انعام، آيهٔ 45.

(37) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.

(38) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.

(39) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.

(40) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.

(41) سورهٔ انعام، آيهٔ 45.

(42) سورهٔ قصص، آيهٔ 70.

(43) سورهٔ يونس، آيهٔ 31.

(44) سورهٔ توبه، آيهٔ 111.

(45) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 189.

(46) سورهٔ توبه، آيهٔ 14.

(47) سورهٔ توبه، آيهٔ 14.